

## خمر و در خانه رئیس

لذت می برد چون اغلب کردار را پیش از گفتار دوست می داند از گفتن خودداری می کنم.»

« پری و آقای رئیس را بعد از خوردن نان گندارید و بمن گوش کنید.»  
 « نمی دانم گرسنه بوده‌اید یا نه، نمی دانم اشتپای خود را در زمان گرسنگی و هنگام خوردن با وقت سیری و پر بودن معده سنجیده‌اید یا خیر؟ عشق هم معده‌ای دارد که وقتی برسد، اشتپای آن «یعنی آنس شہوت» خاموش می‌گردد و موافقا از بین می‌رود.»

« حالا برویم سراغ پری، در باب اینکه چه اتفاقی افتاده چیزی نمی‌گویم.» حرارت عذقه عشق آقای رئیس کم کم رو بسردی گذاشت تا بکلی خاموش شد و بخواب رفت.» پری هم بعد از مدتی خوابید.»

## شخص و در خانه رئیس

صبح نوبت از آقای رئیس پری از خواب بیدار شد، آنچه از لباسش که قابل استفاده بود و میشد باسنجای و گره‌های کوچک مرتب کرد، پوشید و بعد از سه روز برای اولین بار بای آینه رفت، موهای آویخته و ژولیده را جمع کرد و بالا بست. باور کند که کهش را حسرتی کرد و بدون اینکه خودش بفهمد بر پودری صورتش گسب.

شاید این نواله مخصوص، موج کوچکی از آه و نوح متلاطم دریای فراموشی بود. پری همان نسبت که وضعیت جدید چند روز هانس گرفته و مأیوس شده بود، همان نسبت وضعیت قدیم را فراموش کرده بود.

ایسکه گسب موج کوچک، برای این بود که فراموشی پری موقتی بود، پری مجدداً بیاد بدبخشی اش افتاد، بیاد سب معبود افناد ولی این مرتبه خیلی زود توحش به طرف دیگر یعنی سرور ماندن از خانه و دل - واپسی ماند معظوف گسب. اگر این موضوع هم عادی بشود، فراموشی پری کم کم قوت می‌گیرد تا حدی که عشق آقای کاف و سب کف را فراموش می‌کند و دنبال رنگی تازه‌ای می‌رود.

آقای رئیس از خواب بیدار شد، در تمام مقام بود با ته مانده شرم و حیا، که آقای رئیس نمی‌خواست با نمیتوانست، بحشم پری نگاه کند. پری هم از اینکه به چشم رئیس نگاه کند خودداری می‌کرد.

خسرو وارد شد

آقای رئیس از اینکه پری از تخت پائس آمده و لباسش را پوشیده بود نزاراحت شده ، بپهانه اینکه سنجائی بکدرش فرو رفته پری را بکمک طلبید و همینکه پری بتخت رسید دستش را گرفت و در آغوش کشید .  
 اینجا راهم دندان روی چگر میگناروم و چیزی نمینویسم . چیز تازه ای هم نیست دنباله معاملات شبانه است . . .  
 پری مجدداً از تخت پائین آمد ، مجدداً موههای خود را مرتب کرد ، آقای رئیس هم لباس پوشید .

خسرو و آقای رئیس

« اشخاص مادی و کسانی که پول و سرمایه را بر حیثیت و شرافت ترجیح میدهند از آب هم گرمی گیرند ، چه رسد بدوغ سرنگرفته »  
 آقای رئیس برای دو منظور : یکی برای اینکه خسرو را بنویسد و یکی هم برای اینکه دو باغ سبزی پری نشان اده باشد ، روز قبل و منی از منزل بیرون رفته بود یکی از مأمورین معرم خود را بمنزل خسرو فرستاده و با او احضار کرده بود ، فردا اول وقت آقای رئیس را در منرئیس ملاقات نماید  
 بدستور قبلی آقای رئیس بیش از نیم ساعت غی خسرو را در اطای انتظار نگاه داشته بود .

وقتی خسرو وارد اطای شد ، پری از پشت پرده گفتگوی آقای رئیس را با خسرو میدید . این بریده نظر در روی میز توجه خسرو را جلب کرد  
 آقای رئیس به آمدن خسرو و سلام و احوال پرسی ، شاید خسرو و مناده بود برای چه او را خواسته اند ، آقای رئیس کلمات پری را بکلاتری و ملاقات با آقای عین نور امیر کهنان گذارند ، را برای خسرو حکایت کرده و با او حرفها زده بود .

آقای رئیس برای صد این قبیل سخاها طریقه خاصی داشت ، گاهی اوقات و عبارات نرم را با خشونت ادامی کرد ، و زمانی با نرمی الفاظه عبارات درسی بر زبان میآورد و باین وسیله ابری میداد که نمیباید .  
 همینکه خسرو وارد اطای شد آقای رئیس سیگاروش را روی جا گذاشت و گفت :

خسرو وارد شد

ستا چندتا از این جوانهای بی شرف که دختران معصوم را گمراه میکنند  
بدان نزنیم مردم از شر شماها ایمن نخواهند ماند .

- حضرت رئیس اختیار دارید ، تصویر نمی کنم خصائی از من سرزده باشد  
که تا این درجه مستوجب بی مهری باشم .

- بله ، دست درازی بعزت و عصمت دختران بیگناه در نظر شما جرم  
نیست ! آقا ! این پرونده که من بینی از آسمان نیامده ، این اوراق شکایت  
نامه دختری بیچاره ای بنام پری است . که سرکار او را خوب میشناسید و چنانچه عالی



بوده اید که او را بد بختی بد نام کرده اید .

- آقای رئیس : سوء تفاهم بنده آخر از دعوت دختر ، عذرتی عرض نمائید

## خسرو وارد شد

بی تقصیری بنده ثابت خواهد شد ، جان نثار باین دختر دست نروده ام . باید دید در کجا خودش را لودانده ، آقای رئیس ! اصلاً اگر بر فنارو کردار این دختر توجه فرمائید بخوبی معلوم میشود که جنساً بچشم نیست و شاید از سالهای قبل خراب بوده ، بنده با او در خانه آقای گاف آشنا شده ام . حضرت تعالی دوست من آقای گاف را می شناسید ایشان نماینده اند مرد شریفی هستند ، اگر پیش آمدی کرده باشد مسلماً در جای دیگر باید جستجو فرمائید .

تمام مہجر مین حتی آنها که با چند گال آلوده بخون دستگیر میشوند ، ابتدا منکر ندولی بعد هانون آنها را با هزاره مجبور میکند ، آقای خسرو ! تا نیم ساعت بشما مهلت می دهم ، بروید در اطراف انظار بنشینید . کمی فکر کنید تا مجدداً شما را احضار کنم ،

– آقای رئیس سر مبارک چما بعالی بنده ..

– ساکت ... بسر خود شما .. بیرون بروید .

« بقی که پشت در ایستاده بود بنا بدستور قبلی آقای رئیس داخل شد و دست خسرو را گرفته از اطاق بیرون برد . »

« پری از پشت پرده بیرون آمد ، مثل پید می لرزید ، حالت خاصی داشت ، حب و بغض عجیبی احاطه اش کرده بود ، در حضور او به محبوب دبروزیش اهانته شده بود . خسرو دروغ گفته و پاو نیز اهانته کرده بود ، جمله : از سالهای قبل خراب بوده ، پیش از سایر جمله ها پری را عصبانی و متأثر کرده بود ، این جمله پری را شیوانه کرد ،

آقای رئیس لبخند بلخی که حکایت از اقتدار و هو ذمی کرد بر ابدانست و بنا پری صحبت میکرد : »

– ها ، سری خانم ! از من راضی شدی ، دیدی بهرل سرعی که بوداده بودم وفا کردم . پری جان ! از تو روز نو در بناه منی خسرو را باز دو اوج با او مجبور خواهم کرد و باید ترا بگیرد

– نمیدانم با چه زبان از شما تکبر کنم ، سما آبروی من و خانواده مرا خریدید ، قول مدهم تا زنده هستیم ، کسر حقه بگوس شما باشیم : آقای رئیس ! جان مرا هم بخرید و نگذارید بد بخت شوم

– آسوده باش ، من مرد با سرفی هستم ، بهول و عیب خودم وفا میکنم و حالاً که از من راضی شدی چند روز اینجا بمان و ساپال روغن مرا بخانه ان مرا هم خواهم کرد و بالاخره مرا خوشبخت خواهم ساخت .

معادله حق و حساب

- هر چه بگوئید اطاعت میکنم ولی اجازه بدهید، بروم مادرم را ببینم و برگردم، قول میدهم زود برگردم.
- بسیار خوب، بعد از رفتن من برو؛ ولی باید زود مراجعت کنی. و سینی منسوب را هم با دست خودت درست کرده باشی.
- راستی پری جان. میگفتی خسرو در قزوین ملک دارد.
- از فراری که خودش میگفت در آذربایجان و خراسان و مازندران و جاهای دیگر هم ملک دارد. خیلی چیزدار است.
- بسیار خوب منشکرم، باید حتماً با تو ازدواج نماید.
- آقای رئیس پری را بوسید و از اطاق بیرون رفت، آنجا در حیاط درباره رفتن پری بتقی دستور داد و با تفاق خسرو از خانه خارج شد.

معادله حق و حساب

« برای اینکه سنگی سری را بشکنند، مضمناً میفرستند که این مضمناً گمانی بدست آنها ولی بحکم موزحلیت و زمانی بکمک تصادف با عاصبت اسباب انجام بگیرد. قدری روی این زمینه فکر کنید.

برای اینکه بولی از کسی بچسب دیگری منتقل گردد نیز وسائل لازم دارد که باین وسائل معنای مختلفه از قبیل تجارت و صنعت و کشاورزی و غیره داده اند و آنها را نظام چمناع و مسائل مسروع نام سپاده. و مسائل دیگری هم از قبیل دزدی و جنایت و حیات و کلاهبرداری و اینها بی درد سر و مشروعت نیست که رسو و حق و حساب نامیده شده.

« آقای رئیس تأمینات با تفاق خسرو و بصر ف اداره میرفت و برای اینکه مبلغی از پولهای خسرو را بچیب خودش منتقل نماید فکر میکرد، او میدانست که بمجرد اظهار میتواند مبلغی از خسرو بگیرد ولی، روی تجربه ای که داشت میخواست با کمی سخت گیری و فشار چند برابر بیشتر از خسرو اسمعاده کند و بهین دلیل تا وقتی با اداره رسیدند ساکت بود و با خسرو در بین راه از بد صحبتی نکرد.

با اداره رسیدند، در اداره بانک یادداشت خسرو را بکمیسرون کشیک بازداشتگاه موقت تحویل دادند.

ممولای متصدیان بازداشتگاه بنای مرخصت از علت بازداشت متهمین

## معادله حق و حساب

سؤالی نمی‌کنند ولی جیب و بغل آنها را خالی مینمایند و وسایل خود کشتی (حتی کراوات و بندشوار) را نیز از متهمین میگیرند.

خسرو و تحویل بازداشتگاه کردند و برخلاف بسیاری از محبوسین علت بازداشت خود را میدانست و میدانست که با اتهام ازالۀ بکارت پری یا بجرم همدستی با آقای گداف بزندان افتاده است و این را نیز فکر میکرد که چون آقای گداف از هر گونه تعرضی مصون است، بنابراین جرم کاشی بگردن قمی خواهد افتاد و باید فکری کند.

چیزی که مایهٔ تعجب خسرو گردید این بود که در بازداشتگاه يك نفر شخص محترم مثل خودش وجود داشت - هر کس برد همه مردمانی شیرهای وانخت و با برهنه بودند که دور خسرو را گرفته هر يك با آنهاست چیزی و التماس چیزی میگفت و چیزی از خسرو میخواست.

يك نفر میگفت: جناب آقا! برای رضای خدا وقتی بیرون رفتید با آقای رئیس بفرمایید تکلیف من بدبخت را هم روشن کند.

دیگری میگفت: آقا که الحمدلله راحت است، يك ساعت دیگر میروم ما بیچاره‌ها چه کنیم که باید مدتها در اینجا گرسنگی و خماری بکشیم، خسرو تمام حرفها را میشنید ولی سکوت کرده و در گوشه‌ای چمباتمه نشسته بوه و نقشه میکشید.

خسرو بحال محبوسین وانخت و گرسنه فکر میکرد و فکر میکرد که چرا محبوسین می‌گفتند يك ساعت دیگر بیرون میروم.

خسرو بوضعیت خود فکر میکرد و کم کم ناراحت میشد. فکر میکرد اگر چند روز اینجا بماند ممکن است از کار اداری بیکار شود.

خسرو در فکر نجات خود بود - فکر میکرد در این قبیل موارد بدو وسیله میزنند از هر گونه مرض و تعقیبی مصون بماند؛ یکی بوسیلهٔ دوستان مجلس و صاحبان مقام و دیگری بوسیلهٔ رشوه و جلب رضایت شخص زاس تأمینات. - میدانست بهترین راه رضایت رئیس است.

هرای زندان و سلب آزادی و از این مهمتر برکناری از شغلی که همهٔ روزه مبلغ قابل ملاحظه‌ای درآمد دارد و از همهٔ اینها بالاتر، دور ماندن از محسوسهٔ جدید یعنی خانم وزیر پیش از همهٔ چیز فکر خسرو را سخت مشغول کرده بود، میرسیم به یاد کارش بجائی بگشاید که در سه‌اش آفتابی نبود و نزد دوستان اداری مخصوصاً خانم وزیر آرویس می‌رفت.

خسرو میدانست اگر سکوت کند و برای خلاصی خودش دست و پائی نکند مدتها و شاید چندین سال ممکن است در زندان بماند و از هستی ساقط

## معادله حق و حساب

شود. خسرو میداست شخصاً در این باب بی تقصیر است و جرمی نکرده ولی میدانست در دستگاه فعلی مجرم کسی است که اتوموبیل و باغ و عمارت چند طبقه نداشته باشد و میداست که اگر بیگناهی هم در یکی از دندانه‌های این چرخها بیفتد اگر پول نداشته باشد مرم است و باید مجازات شود. خسرو میدانست که اگر آدمی کشته بود و پرونده‌ای هم تشکیل گردیده بود با صرف مبلغی جزئی یا کثیری به آنها بگشاید در زندان نمی‌ماند، بلکه اصلاحی میسر است و بیرون می‌رود.

خسرو از کسانی بود که عواد رشوه دادن را خوب میدانست زیرا خودش شخصاً امتحان کرده بود، خسرو طریق مختلفه رشوه دادن را (از کسانی که بخود او مراجعه کرده بودند) بخوبی یاد گرفته بود مسلماً میدانست در بین راه باید با آقای رئیس وارد مذاکره میشد که کارش با اداره نیفتند ولی شاید میخواست با تحمل کمی مرارت و با سکوت موقت میزان دادن حق و حساب را پایین بیاورد گمانی که آقای رئیس هم تصمیم گرفته بود یا فشار مختصری میزان گرفتن حق و حساب را بالا ببرد، این قضیه یک معادله‌ی است که این روزها هر دهنده و گیرنده‌ی آنرا میداند.

آقای رئیس میخواهد بیشتر بگیرد و خسرو میخواهد کمتر بدهد عیب کار اینجا بود که هر دو مجبور بودند و هر دو کار گمته.

خسرو بی‌ساعت در تویف‌گاه می‌ماند و بعد از کمی فکر، صلاح در آن دید که در مقابل آقای رئیس کوتاه بیاید و در از بارها دهنده بود کسانی که هنگام رشوه دادن از او میخواهند سماعت گمته کارسان را خراب تر می‌کرد و بلکه اصلاً درست نمیکرد.

او دیده بود گاهی کارسج‌ها بقدری خراب میشد که پیچ و مهره از دستشان بیرون میرفت.

خسرو فکر میکرد اگر در مقابل آقای رئیس سرسختی و پاهشاری کند ممکن است پرونده‌ای بر علیه‌اش تشکیل گردد که از پس بردن آن خالی از اشکال نباشد و مستلزم راضی کردن چند نفر دیگر باشد.

خسرو اهل کار بود و میدانست راضی کردن سکندر در ابتدای امر بر مراتب آسان تر و کم خرج بر اثر راضی نمودن چند نفر تمام خواهد شد، خسرو گمانش را تقاضی کرد و تصمیم گرفته بود هر چه زودتر آقای رئیس را ملاقات نماید و معامله را بهر صورتی که ممکن بود خاتمه دهد زیرا او

## معادله حق و حساب

میدانست اگر یکماه ، یکسال يك عمر در زندان بماند کسی نیست، از کسی باز خواست کند

خسر و میدانست هر چند روز یا هر چند ماهی هم که اینجا بماند روزی که بنشیند مرخص شود تا مبلغی خرج نکند آزادیش مجال خواهد بود  
خسر و آخرین تصمیم را گرفت و از متصدی توفیقگاه ملاقات فوری آقای رئیس را درخواست نمود . خسر و میدانست این توقع هم در صورتی فوراً انجام میشود که خاطر شریف متصدی توفیقگاه را راضی نماید و الا تقاضای او تا چند روز بگوش آقای رئیس نخواهد رسید .

« کسی ندید چه مبلغی از کیف آقای خسرو ( که در دو لایحه و نزد آقای متصدی بود ) بچیب متصدی منتقل گردید و بی دلیل بود مبلغ قابل توجهی بود ، که آقای متصدی بشون اینکه تقاضای خسرو را عرض رئیس برساند مشارالیه را با تفتان یکی از مأمورین باطنی آقای رئیس فرستاد شاید هم آقای رئیس ( روی سوابق و تجربه ) قبلاً سفارش کرده بود که هر وقت مشهم محترمی تقاضای ملاقات مرا نمود نزد من روانه اش نماید .

وقتی خسرو میخواست از در توفیقگاه بیرون برود لایحه دادمنش را گرفته و هر کدام تعاضاتی داشتند یکی از محبوسین کاغذی بخسرو داد که بخانه اواده اش برساند مثل اینکه آنها میدانستند خسرو مراجعت نخواهد نمود ؛ چرا ؟! برای اینکه نظائرش را هر روز میدیدند .

خسر و از توفیقگاه بیرون آمد باطابق آقای رئیس تأمینات رفت . و بعد از بیست دقیقه بیرون آمد و پس از آنکه کیف خالی خود را از متصدی توفیقگاه گرفت بطرف خیابان فردوسی روانه شد . اگر کسی او را تعقیب میکرد بخوبی میدید که خسرو در مقابل یکی از گیشه های بانک ملی چکی نوشت و مبلغی اسکناس دریافت نمود که بعد از گذاشتن در پرت فوی بوسبیله در شبکه بخانه آقای رئیس رفت و بدون اینکه داخل خانه گردد اسکناسها را تسلیم تفتی نمود .

« در باره مخالی بودن کیف خسرو توضیحی ندادم، زیرا که کسر کسی است ندانم که در توفیقگاهها و زندانها اسباب و اثاثه آنها را ، هنگام ورود از منم میگیرند پس امیدوارم .

اینجا دیگر از خسرو صحبتی نداریم . بگناه او بده برود پشت میزش و تلفاتی خرجی که کرده سر دولت و مراجعین در آورد .



## خانی از خان پوری

« پدربری همه کاره بود و هیچ کاره . از اشراف نبود ولی در لباس اعیان زندگی میکرد ، اصولاً در مملکت ما کمتر کسی است که همه کاره و هیچ کاره نباشد و میگویند این از هوش ماست :

بهر کس که نگاه کنی داستان زندگی او را می بینی ، ترا حقی دارد ، طلبه است ، پیشمار میشود ، پیسنماز است تجارت میکند ، تاجر است منبر میروند ، منبری است روز نامه مینویسد ، روز نامه نویس است کارچاق کنی میکند ، کارچاق کن و کیل عدلیه میشود ، و کیل عدلیه دلانی میکند ، دلال است در شرکت سهامی مدیر عامل میشود ، مدیر عامل است کارهای سیاسی می کند خلاصه آنکه هر کس از وقتی وارد اجتماع میشود تا وقتی غزل خدا حافظی را میخواند هزار کار کرده و هزار پیشه بوده است .

پدربری ، میرزا .. آقای صادق . یکی از این هزار پیشه ها بود که وقتی هم در مجلس شورایی رئیس یکی از ادارات بوده است .

اگر در سایر مسائل وقتی پیر مردها خانه نشین میشوند به مطالعه و اختراع می پردازند اینجا پیر مردها وقتی در خانه میروند دیگر بچیدند فرایش میافزایند وزن میگیرند

پدربری خانه نشین بود و از زن تازه اش هم دختری تازه داشت  
وقتی که ما این حکایت را از آن وقت برشته تمیز بر میگیریم پری و مادر  
پدربری و دو برادر پری در طهران و پدربری با زن تازه اش در تبریز زندگی  
داشتند »

## دروغ دوم

« وقتی پری میخواست از منزل رئیس تأمینات بیرون برآید پنج تومان هم سهمی انعام داد و اینهم از اسرار تهریب آبرو عالم نماند است که انسان اغلب بدستندان خود احرام میکند .

وقتی پری نزدیک خانه اس رسید ، ایستاد ، مردی سینه نمیده است در خانه را باز کند و داخل شود یا برگردد و بر آنجا همیشه برگردد ، اینهم یک

## دروغ دوم

دوراهی است، بسیاری از دختران وقتی باین دوراهی میرسند اندکی تأمل میکنند و مردد میشوند، شاید مبنای این تردید ترس باشد ولی هرچه هست آنها را از خود بی‌اراده میکند.

بری مردد بود. اگر بر میگشت مثل بسیاری از دختران که از اینجا برمی‌گردند باید زندگی سیاه بر میگشت و بالاخره بشهر نو یا شهر کهنه می‌افتاد و در منجلاپ بدنامی و بدبختی تخرق میشد.

بری خیال میکرد در غیبت او مادرش دیوانه شده و برادرانش انجار کرده‌اند. او حق داشت این خیال‌ها داشته باشد زیرا بسیاری از مصائب نام و نشانش بر آفت هولناک‌تر و بیخودتر از اصل مصیبت است.

بری داخل خانه شد و همانطور که قبلاً حدس زد، بود برادرانش نبودند و مادر بر سر درگوشه‌ای سر بر آوی غم گذاشته بود.

مذاکرات بری و مادرش را اینجا نینویسیم. از دلایلی که بری برای بیرون ماندنش، آورده بود چیزی نمیگوئیم، اینها بکار نمی‌آورد و ممکن است نوشتن آن برای دختران بیضرر نباشد زیرا بری بابت منطق قوی و دلایل محکم مادر ثابت کرد در سمیران بوده و بواسطه فقدان وسایل نقلیه نتوانسته به تهران برگردد. در همین حال و بلافاصله از خوشگویی و بیخوابی و نازاحتی شب گذشته نیز حکایتها چهل کرد.

«کاترین دوئیدیسی ملکه معروف، عده‌ای دختران زیبا در خدمت داشت که آنها را «گروه پرنده» مینامیدند، این دختران بحکم ملکه بافسران و درباریان اظهار عشق می‌کردند تا بتوانند بتفیع ملکه جاسوسی کنند.

میکویند کاترین روزی يك ساعت این دختران را بند میداد و در آن جاسوسی و دلبری مأموریت.

یکی از روزها دختران گفته بود، وقتی کسی دروغ میگوید سعی کنید فوراً باینک دروغ دیگر دروغ اوان را راست جلوه دهید. گفته بود، اگر بچوایی وعده کردید نزد ما بروید و رفتید وقتی او را ندیدید و از شما گنه کرد دروغ اول این است که بگوئید آمدم و نبودم و چون آن جوان قطعاً منظر بوده است فوراً و بلافاصله با دروغ دوم آن دروغ اول را راست جلوه دهید یعنی فوراً بگوئید آمدم و نبودم بنحی اینگونه دروغها بوقت هم يك پاسبان يك دزد را با گولک کشت و مردم هم جمع شده بودند.

## تختخواب

کاترین گفته بود دروغ دوم بقدری مؤثر است که کمتر کسی میتواند با شنیدن دروغ دوم دروغ اول را بجای راست قبول نکند.

«پری با ذکر خستگی‌ها و ناراحتی‌ها را اظهار کسالت‌ها، دروغ دوم را گفت و دروغ اول را بجای حرف راست بخورد مادرش دان.

«برای اینکه شما را معطل نکنم و بمطلب پیر دارم در باره توقفت دو ساعته پری در خانه و در باب عویش کردن لباسهای پارواش و دو پیرامون این که اگر شب برنگردد مادرش نگران باشند بجه نامبولها رد چیزی نمی نویسم و شما را معطل نمیکنم.

«يك ربع بظهر، پری مل يك طاووس، طاووسی که از بی ارادگی است باشد بطرف خانه آقای رئیس تأمینات میرفت.

«برای اینکه پر حرفی نگردد باشم، در باره مراجعت پری بمنزل آقای رئیس تأمینات و آمدن آقای رئیس و صرف ناهار و مذاکرات سرسفره آنها چیزی نمی نویسم فقط میگویم از پشت میز ناهار یکسره تختخواب رفتند.»

## تختخواب

تختخواب و تختخواب را نباید سرسری گرفت، اینجا جایی نیست که نمود باسانی گفتند، اینجا جایی است که اگر دست دهم زندگی بشر ساخته و پرداخته با اسیر و دجور اینجا باشد لاف نصف زندگی انسان بستگی مستقیم با اینجا دارد، وای و صد وای از اینجا.

تختخواب را سرسری نگیرید، نصف جنایاتی که بشر مرتکب میشود استقیم و غیر مستقیم از تختخواب سرچشمه میگردد. از نصف و ثلث و آثار صحبت نمیکنم حساب آنرا خودتان رسیدگی نمائید. مسائل مربوط به تختخواب بقدری درهم و برهم و زیاد است که در خود تالیف جداگانه ای است اینها تعریف تختخواب‌ها و تختخواب‌های عادی و بیجا از آنرا تعریف تختخواب عشاق مخصوصاً عشق‌های رنگین، داستان‌های عجیب و غریب دارد.

اگر عملیونها معنای زشت و ناپسند را در دست نهی بشود چو مع نمون، آنرا در باره تختخواب عشاق بکار میبردم.

تختخواب‌ها ناقص که برای پیر مردها و پیر زنان بی بین جای آسایش

## تختخواب

وراحت است صد چندان برای دختران و پسران جوان (وقتی بنا پاکی باز شود) میکروب تنگ و فضیحت شناخته شده .

اگر خیابانها را بدو زه نقاهت و مجالس خصوصی را بهر نی علاج ناپذیر، تشبیه کنیم تختخواب قبر دخترهای جوان است و این در عین حال تخت خواب بمنزله باغ مصفا می است که عشاق در آنجا خرمن گل در آغوش میگیرند و مست میشوند .

تختخواب است که عشاق را بتألیف و تصنیف عملی روانهای عشقی تحریک میکند و اوار میسازد .

در تختخواب عمت و تفوی باتس شهوت میسوزد و خاکسترش سر و روی دختران میتشنند و خدا را شاهد میگیریم که اینطور است .

در تختخواب کتاب عمل و منطق زدپوان پیش بینی و مال اندیشی باب شهوتراپی پاک مسنه میشود و از بین میرود .

در تختخواب است که ساعتی متمادی در هم مشرده میشود، و دقیقه تشکیل میدهد . و ای از این دقائق کشته و بدنام کننده .

یک دقیقه بیخودی در تختخواب عمری را بیند نامی تبدیل میسازد .

در تختخواب ، دل قائم مقام مغز ، و هوس ناپیمناپ عقل ، و احساسات چانشین قضاوت میگردد .

در تختخواب ضعیف ترین آهننگهای نور انگیوی که از دولت جوانی هرزه بیرون می آید قویترین دلپهای دختران نورسیده را بلرزد میاندازد و خون میکند .

بالاخره تختخواب در آموشخانه ایست که آنجا همه چیز (جز شهوت و شهوتراپی) از یاد و همه چیز بیاد میرود .

گزه گرا و بهای عاشقانه و راز و ما را عشاق نیز در تختخواب بهار می آید .  
«ای است بر این تختخواب» . . .

«آقای رئیس بعد از آنکه عرفی پیشانی را پاک کرد و بعد از آنکه گیسوی بری را (که بصورت ریخته بود) عیب زد باب گله را باز نمود و شکایت داشت که چرا با او «نمنا» خطاب میکنند . گله داشت که چرا با او بجای حرف میزند . میگفت من رفودگر خودمانی شده ایم و باید خودمانی گفتگو کنیم . میگفت من باید «تو» بگوئی .

«آقای رئیس از شخصیت و عبیت رفود خرد در آواز اسپریایی برای

## تختخواب

بری حکایتها نقل کرد. از معلومات و تحصیلات پلیسی خود در پاریس تفصیلاً  
گفت. صحبت پاریس که میان آمدن از شهر زیبای پاریس و دختران فشنک  
پاریسی داستانها ساخت. از عشق‌بازی پاریسی‌ها و آزادی دختران پاریسی  
چیزها گفت. از معاشرت خود با ستاره‌های سینما و دختران شیک اروپا پرده‌ها  
ساخت و حکایتها چهل کرد. از آن جمله گفت:

دخترهای پاریسی «لذت زیادی دارند که وقتی در خیابانها عبور  
میکنند جوانها، آنها نگاه کنند و از آنها خوشگلی و زیبایی و نسکی آنها  
تمجید نمایند، دختری که در روز چند مرتبه جمله‌های «کل زولی - کل زانتی»  
از دهان جوانها نشنود مفهوم و متأثر بخانه بر میگردد. اروپا شهر عشق  
است، آشنا شدن با یک دختر مقدمات لازم ندارد، همینقدر کافی است که  
بدختری سلام کنی و دنیا بس بروی»

«پستخانه مر کزی پاریس برای اینکه کاغذ عشاق را هم زودتر یعنی در  
مدتی کمتر از نیم ساعت بمقصد برساند پست «پنوماتیک» در اختیار دارد.  
پنوماتیک پستی است که نامه‌ها و کاغذها را در لوله‌ها و راهروهای زیر زمینی  
بر وسیله هوایی که از برق ایجاد میشود حرکت میدهد. اگر دختری بر اثر  
پیش آمدنی برای ملاقات خارج از بر نامه وقت پیدا کرد فوراً کاغذی مینویسد  
و با پست پنوماتیک برای معشوقش میفرستد و ملا می نویسد که یک ساعت  
دیگر در دلانجا منتظر تو هستم. پستخانه پاریس موظف است که این کاغذ را  
در ظرف ۳ دقیقه بمقصد برساند (شهران نگاه نکنید که پست شهری بعد  
از سه روز هم بمقصد نمیرسد با اغلب از روزنامه‌ها را موزعین اصلاً بمقصد  
نمیرسانند) ایجاد پاریس مأمورین پست از یک آنفوند مقدس نماهم امین ترند،  
باور کنید که امین ترند،

نه تنها پست پنوماتیک پاریس کار عشاق را سهیل کرده، اگر خوب  
دوست کنیم آنجا همه چیز در اختیار عشاق است و عشاق از هر چیز برای عشق  
ماری استفاده میکنند. در اتوبوس‌ها یا راهروها با ماشین‌های زیر زمینی اگر  
جوانی معشوقه خود را ببوسد، در حاکس معروض میشود، آنجا کسی یا کسی  
کاری ندارد، مردم در کاریکه بگردند و بگردند، در سناها که اغلب  
چراغش خاموش است اگر چنانچه بتواند در تاریکی حساباً پست شده ای  
تلاشچی، مخصوصاً در راهها در آنوقت بگردند. کارهای این روشی در  
پاریس بجائی رسیده که حکایتهای آن قابل قبول نیست.

«بوی دوی با گوش هم درش کرده بود و پستخانه آقای رئیس چه از گوشه

مجموعه جواب

گوش هیداد آقای رئیس هم چون بریرا مستعد شیدن دیده بود هر چه  
میتوانست راست و دروخ میساخت و جعل میکرد، از آنجمله حکایت عجیبی  
گفت که سندی و باور کردی است:

«زن و شوهری با یوه زرد خود در چند فرسخی پاریس میمان بودند  
زن و شوهر و پسر برای حرکت حاضر بودند و دم در خانه مرد ملر دستر  
ایستاده بودند، مادر سرگفت چون وقت میگردد و برای حرکت می کند  
من و پسر جلوه میرویم؛ رزو و هواهرت گوز رود و خود سرا حاضر کند و  
ماتهای او از عقب و از آن بعد بیفتد

زن و شوهر هر دو با هم در آن ایام سراندرت از آن  
حواهر شماره رزن شدند در آن سره جان از آن هواهرش و شوهری بیست  
خراهری در آن و مسئول بسین شدکاش کوریم است  
بدن اجاب و زنیای هواهر بود برادر را حلب میگردد، حسن بهون  
پسرت تخریک میشود و میگردد

«برای آنکه در سینه و ریه های خونی؛ اگر هواهر من  
سوی میدا سستی چه می

«ها، چرا همه ش را نگوی ۲۰ اگر من هواهر و سردم» و کردی  
هوری نگوی، آن من نگوی

«میخواستیم گویم اگر تو را اگر تو هواهر من»

«س چرا نمیگویی، دیگر بسیم چه میشد!»

«اگر و هواهر من نه دی من من»

«دگر تو، گوی، میگردد»

«خود میآیدم بر آن و وسه آید و  
حالا به من مکار

«ای که آید، درها اندت از آن ایام چه با است من  
فایده آن را و توان شد از آن ایام که

را در آن، هر دو و هر دو ایام و آن ایام و آن و

«باید که آید است

«باید که آید است

«باید که آید است

«باید که آید است

## تختخواب

بوسه بر روانه حیات بخشی است که عشاق را بسر منزل مقصود و آخرین هدف هوسرایی مجاز میکند ؛

بوسه سیرین ترین دامی است که جوانها بوسیله آن عفت و تقوای دخترانرا در بند می‌کشند و بعد هر چه بخواهند میکنند .

بوسه داغ بدبختی است که از لبهای سرد جوانها بگونه های گرم دختران معصوم میخورد .»

« اگر چه بوسه دادن در نظر قانون جرم نیست و تفسیر است ولی از نظر عفت بزرگترین خطا و خطرناکترین عملی است که دختران میتوانند مرتکب شوند و خود را دچار مصیبت و بدبختی سازند .

دختری که توانست از بوسه دادن خودداری کند از خطر جسته کمال اینکه اگر بوسه را داد همه چیز خود را داده .»

« برادر سینه خواهر را بوسید و گفت :

.. اگر خواهرم نبود ، من بدون معطلی ..

.. چرا معطلی ؟ چه می‌کردی ؟ خواهش می‌کنم بگویی

.. ترا زوی این تخت می‌انداختم و در آغوش می‌فختم .

.. اینکه اهمیت ندارد ، اگر تو دولت باین خوش است این من و این تخت

و این تو .. بر ما .. بسم الله

« برادر و خواهر روی تخت پیروفت و در آغوش هم می‌افزاند ..

و بعد از آنکه از تخت با یکدیگر می‌ایستاد دخترش پیرانش می‌گوید ؛»

.. برادر جان ! ه بخواهم یک حرف بزنم ؛ هیچ میدانی دست با رختخوابت

براسب بهتر از پدر است .

.. من میدانم ولی چندین بار مادر هم همین حرف را زده است .

« آفرین نازادی ! احسنت زمین ! تمنای که پایه و اساس روی ادبیات گذشته شود و باین توأم نباشد ، پیره و سرهانش همین باستان است که برای پارسی ما ساخته اند و آقای رئیس برای برقی نقل کرده .»

« هر چیزی است ، و همه دارد . قرص مسود و بزوبه دارد . در چنانی که

رمام شیون بدست مدهی مردمان شهری داده .. و تیر شیون پر سنی گدازه می‌کند و فرعون بودی خود را می‌سازد ، آری است که کار شیون را بی بخانی میرسد که پسر از دختر و برادر از خواهر و پسر از مادر و فرزند بالا میرود .

این بردان پنهان دارند !

## تختخواب

شرابی‌ها که در تمدن از ما جلوتر نند، پيله های آخر این نردبان رسیده‌اند و مباشرتی‌ها در خم کوچکه یا پيله اولی، ولی نباید افسوس خورد؛ اشخاص با هوش و با استعداد برای رسیدن به مقصود دو پيله یکی هم بالا میروند بنا بر این جای تأسف نیست خصه نخوریم، اینطور که ما شروع کرده‌ایم اگر چه طفل يك شبه‌ایم و ای ده صد ساله میرویم، از هوس و استعداد هم گذشته بر هوس که برای رسیدن پيله آخر این نردبان قدری تردید داشته باشیم، ما را خواهند برد. میگویند اگر بنخواهند ملتی را از بین ببرند فضیلت و تقوی را در آن ملت میکشند و اخلاق و ذیله و ملکات قبیحه آن ملت را تحریک میکنند...»

« مگر ما نباید از بین برویم ... »

« ای وای. از ما طلب برت ستم. مرا چه باین حرفها، خیلی معذرت میخواهم از آقای رئیس تأملیات و پری خانم هم که بین حرفشان حرف زدیم بوزش میطلبیم، ببخشید گاهی نویسنده میل فیل یاد دهند و ستان میکنند و شاید توستری مشغولند. چه توستری بالاتر از اینکه اگر بعدها اینطور از ما طلب برت ستم گرفته مرا نخواهند... حالا برویم سر مطلب »

« آقای رئیس از تاريس و کیفیات عشاق پاریس برای پری سخنرانی میکرد و پری غرق در پای هوس شده بود. »

« اگر فکر نمی‌کردم شما منتظر خواندن داستان پری هستید اینجا هم جای این بود که در اطراف هوس قدری برای شما صحبت کنم، ولی از این هوس میگذرم و در اطراف اینکه هوس چیست و چگونه خانه عفت دختران را زیر و رو میکند فعلاً چیزی نمیگویم. »

« آقای رئیس از شهسازی پاریسی در صحبت میکرد و پری سراپا گوش بود، پری گوش میکرد و بدون اینکه خودش متوجه باشد در حس بزرگ یعنی حس مجرب به واقع شدن و حس اکت چو تیس تحریک میشد. »

همه دنبال لذت میروند و همه میخواهند محبوب باشند. این يك امر طبیعی است ولی وقتی يك پيدا کرد سر بر سواتی میزنند.

حس مجرب به و معنوفه واقع شدن بیش از سایر حواس برای دخترها خطر دارد؛ این حس عمل بعضی از حواس سرگزش در موز و سروکارش با دل است، این حس از راه بدن و بیشتر از راه گوش تخریبک میشود، دختران بدون اینکه در اطراف علت و دلایلی فکر کنند میخواهند محبوب باشند؛ میخواهند صحبت یا لا اقل نظر مردها را جلب کنند، نمی دانند و نمی فهمند



## خیابان اسلامبول

چه میکنند ولی بایک مستی و بی خبری عجیبی برای محبوب واقف شدن دست و پامیزتند و بگرداب میافتند .

تمام دستگاه های «مد» درست کنی : آرایشگاهها ، دوزندگی ها ، کارخانه های عربی و صوبیل پودرو روزها . انواع و اقسام زینت آلات همه و همه برای خاطر این «حس» بوجود آمده و همه در راه اقتناع این حس خدمت میکنند ، اگر باورید در خیابانها مجلس ماده نگاه کنید تا ببینید (از کفش پاتامروی سرشان) چه طور همه چیز را برای قشک شدن و در دل مردها جا کردن ساخته اند . اگر غیر از این بود کفش و کلاه و لباس بصورت فعلی لازم نمیشد ، اگر غیر از این بود خانها جز در خانه و برای شوهر ، وقت دیگر خود را درست نسب کردند .

شما کمتر دختری را زنی را میبینید که وقتی از خیابانها عبور میکند خودش را باحد امکان باب پسند (یا پسند آبل) ساخته باشد .

برای اینکه کمتر در این خصوص حرف بزنم توجه شما را با این مختصر جلب میکنم یعنی يك جمله میگویم و بعد هیچ :

مادام که خانها و دختر خانها باسفر آرائی و خود سازی در مسابقه محبوب واقع شدن شرکت میکنند و برای ربوبی گوی مسابقه بر یکدیگر سبقت میجویند ، زوقی بازاری و شاهی و شهوت پرستی روز بروز گرم تر خواهد شد ، اگر باور ندارید قدری فکر کنید .

خیابان اسلامبول

«يك ، دو ، پنج ، شش ، هفتای زنگ ساعت توجه آقای رئیس تأملات را جلب کرد ، معذوم شد ظهر شب رسیده .

سپه نزدیک شده بود ولی میز مشروب بواقص داشت ، باید برای خورید و مخصوصاً هوا خوری ازها حرکت کرد .

معذوم میشود بوس و کنار هم وقتی از حد گذشت حسنه آکنده است با يك گردش ریاك هوا خوری تجدید قوا باید کرد

آقای رئیس از تخط پائین آمده در حالی که منرخه دستهای میرفت کت پری جان ، اگر نوییل داشته باشی و سوا بیای ، سرویوم پرشی

## خیابان اسلامبول

میخوریم و برمیگردیم ، برای اینکه ما را با هم ببینند از هم فاصله میگیریم  
اگر میل ناداری پیاده بروی تلغز میکنم ماشین بیاورند ، میرویم تا خیابان  
اسلامبول و برمیگردیم ... ممکن است تو پیاده نشوی .»

«پری هم از تخت پایین آمد ، پری هم صورت خود را شست ، پری  
هم پای آئینه رفت و خود را برای رفتن حاضر میکرد .»

«لباس پوشیدن و مهمیای حرکت شدن مطلب قابل ذکر ندارد پس تا  
اینجا بخوابان اسلامبول میرسند من و شما قدری گردش کنیم .»

«اینجا اختیار خواننده دست نویسنده است ، اختیار شما دست من است ؛  
هر جا من میروم باید بیایید ، نرسید ، جای خیلی بدی شمارا ببرم .»  
بیاید برویم يك كارخانه بسیار مهمی را که دارای شعبات متعددی  
است بشما نشان بدهم ، این كارخانه ، بدورسازی یا ووشوسازی معلوم الحال  
نیست .

اینجا يك كارخانه عجیبی است که دستگاههای محرکه اش ، هوی و هوس  
ماشین آلاتش چشم و دل و مواد اولیه اش جنس نروماده است .  
این كارخانه دارای شعبات متعددی است که هر يك از آن شعبات بنوبه  
خود تماشائی است .

برای اینکه این كارخانه را خیلی خوب تماشا کنید باید داخل این  
كارخانه بشوید . باید مدتی در این كارخانه آمد و رفت کنید تا راه و رسم آنجا  
را بشناسید ، باید يك ماشین شخصی داشته باشید ، خیال نکنید راهش  
دور است ، خیر ، دور نیست خیلی هم نزدیک است ، اصلاً از سر این كارخانه تا  
ته آس ، هزار قدم نمیشود ، پس پیاده هم میشود رفت ، خیلی ها که ماشین  
ندارند پیاده میروند ، ماشین دارها هم اغلب پیاده میروند ولی اگر کسی  
ماشین داشته باشد در ردیف اعضاء درجه اول این كارخانه درمیآید . از  
ماشین گذشته سرو وضع هم اینجادر حالت دارد ، کت و شلوار بزد و تخت خیاط  
های درجه اول باشند در این كارخانه ، کفش و کلاه اهمیت میدهند کسانی  
که وقت زیاد و پول زیاد دارند از این كارخانه استفادهها و اوقاتها میبرند .  
خیال نکنید هر کس اینجا میآید باید لباس شك داشته باشد آنها همه  
جور آدمی میآیند ، ولی هر کس بخواهد از این كارخانه و محصولات آن استفاده  
کند باید آنطور که گفتم باشد .»

عیندا هم کم کم داریم شعباتی میروند ، هر چه بود تمام این کارخانه و  
مسئولین را رودرند آید ، بسیار خوب بود ، برای آنکه بسیار را معلوم کرد .»

## خیابان اسلامبول

باشم بشما میگویم: نام این کارخانه خیابان اسلامبول و شعبات معروف آن چند تاکانه و کباباره و قهوه فروشی آی بتا و آجیل فروشی، نه بیخشیدششوه فروشی فرد است. جاهای دیگری هم هست ...

حالا که نام کارخانه را دانستید لابد محصولش را خودتان حدس خواهید زد، پس من بچه بگویم، توضیح واضحات که پسندیده نیست، ولی اگر بخواهد از زبان من بشنوید بطور خلاصه میتوانم بگویم که بین محصولات فراوان این کارخانه، خانم پری خام و امثال پری خانم هم يك قسم از محصول این کارخانه است.

بله، پری محصول این کارخانه است، پری در این کارخانه ساخته شده و پریها در این کارخانه و شعبات این کارخانه ساخته میشوند.

مواد خام این کارخانه که از خانهها و مدرسهها باین کارخانه سرازیر میشود، در مدت کوتاهی ساخته و پرداخته میگردد و از در، کارخانه بیرون فرستاده میشود.

محصول این کارخانه همه جا میرود، بهر سوراخی سر میکنند و گاهی هم از سوراخ مفضح شهر نوسر بیرون می آورند. در بسیاری از خانهها بین بسیاری از خانوادهها، (اگر خوب دقت کنید) محصول این کارخانه مارکی دارند که خودش خودش را نشان میدهد و از دور پیداست.

برای اینکه باین کارخانه اها امت نشود اجازه بدهید عرض کنم: اینجاملی کاروانسرای دودراست، از يك درس میآیند و از در دیگریش میروند. اینجا همه جور آدمی میآید، اینجا هر کسی مرخلقت خود می تند، اینجا آنچنان را آنچنان ترم میکنند.

میگویند ایرانیها در کارها شان نقشه ندارند، من میدانم تا کجای این ادعا راست است، ولی چیزی که میدانم اینست که هر کس باین کارخانه می آید دارای نقشه است، نقشه ای دارد.

ای بسا اشخاص که بی همه اینجا آمده اند ولی همه باطنی داشته اند ای بسا اشخاص که اینجا پاك آمده اند و ناپاك رفته اند و ای بسا پاكان که از این منجلاب گذشته اند و دامنه آن آلوده نشده. پری خانم هم دختر پاكی بود که باین منجلاب افتاد و تا سه ماهه آلوده گردید و کارش ساخته شد.

پری اولین ماری که اینجا آمده بود تنها نبود با تقان مادرش بود برای خرید ماهی آمده بودند، پری آمده بود ماهی بگیرد ولی چون ماه بوده ماهی سرد ویدام افتاد. (مادر، بهم برای ماهی خریدن اینجا می رفت ولی سکارچیها با بیرو پا تالها کار دارند.)

## خیابان اسلامبول

اولین شبی که پری برای خرید ماهی جلو مغازه گیلان ایستاده بود توجه یکی از صیادان آنجا را جلب کرد ، پری جلو مغازه ایستاده بود یکمرتبه آهنکی ملایم و مؤدب که میگفت : اجازه میفرمائید ما دموازل + توجه او را جلب کرد .

« بعضیها معتقدند که در صیدا و آهنگ صدا اثریست که مانند لب ، کار سخن گفتن و مثل چشم ، کار دیدن را میکند .

پری صورت آن جوان را « وقتی داشت وارد مغازه میشد » ندید ولی آهنگ صدای جوان بقدری جذاب و مؤدبانه بود که پری را بی اختیار متوجه کرد و راه را باز نمود ، این اولین برخوردی بود که بین پری و خسرو بعمل آمد « و ما ، در شروع کتاب از آن حرف زدیم »

کدام دل شیدائی است که قبل از ظهر و اول شب اسلامبول را بیند و دلش در گرو اسلامبول نرود . آمد و رفت اسلامبول ، جمعیت مخصوص اسلامبول ، دخترکان اسلامبولی ، جوانان اسلامبولی ، اینها و بسیاری چیزهای دیگر اسلامبول بی اختیار آدم را با اسلامبول میکشاند ، وای بوقتی که برای رفتن با اسلامبول بهانه‌ای هم در دست باشد .

« اگر از آن نمیترسیدم که شما خسته شوید ، درباره اسلامبول چیزها مینوشتیم ، درباره هر مترش فصلهایی آوردم ، ولی می ترسم مقدّمات ننویسم و پرگویی شود . اسلامبول داستانها دارد . روزنامه فروشهای اسلامبول ، درشکه‌چی های اسلامبول ، کافه های اسلامبول ، پر تقال فروشهای اسلامبول ، دست فروشهای اسلامبول . کافه های اسلامبول ، مغازه های اسلامبول ، چاسوس های اسلامبول . . . اینها و بسیاری مسائل دیگر اسلامبول ، رؤس مطالبی است که روی هر یک باید کتابی نوشت ولی برای اینکه از موضوع اصلی خود همان دور نیسیم از توضیح در باره این همه مسائل که خیابان اسلامبول را بوجود آورده است صرف نظر میکنیم و میگذریم .

« ظاهراً خیابان اسلامبول محلی است که خانه‌دارها بهترین خوار بازار را از آنجا تهیه میکنند ولی در نظر من اسلامبول برای خوار بازار اسلامبول نشده . هر چه در مغازه های اسلامبول هست در سایر خاهاها ، در بازارها حتی در کوچه پس کوچه ها هم هست پس اسلامبول برای مواد خوار بازار معروف نگشته . در خیابان اسلامبول کالای مخصوصی هست که در جا های دیگر با آن درین عرصه سی نمود ، آنست که از کسانی که راه خوار بازار نمیتوان خرید با اسلامبول میری به همه جا ، عرصه هم ، از ای با دراز است .